

می‌شاید یک شب شیطان را و سوسر کرد و کنت انصار ویران کنی
ویرانی شیر عاقبت نیست هر این و سوسری کرد آنرا بخوردم چو
آرزو بخردم و در شکم من قرار گرفت باز آمد ویران ان پشیمان
ساخت و کنت این چه بود که کردی نصیب محمد را بخوردی حالی
می آید و بر تو دعای بد میکنند و دنیا و آخرت تو در سر آن می شود
و بر من شتم بود که چون بر سر خودی کشیدم پای من برهنه می کشد
و چون بر پای خودی کشیدم سر من برهنه می کشد و خواب می آید
و یا در آن من در خواب بودم زیرا که آنچه من کرده بودم ایشان
کرده بودند نگاه دیدم که رسول صلی الله علیه و سلم آمد و سلامت
و مسجد رفت و نماز گذارد بعد از آن بسر آن شیر آمد بیخ نیافت
روی با آسمان کرد با خود گفت که اکنون بر من دعای بزرگ کنت
أطعم الله من أطفنی و سقی من سقی چون این را شنیدم بر مقام
و شمل خود را حکم بستم و کار در گفتم تا هر بزرگ که فریادتر باشد
برای رسول صلی الله علیه و سلم بکنم دیدم که آن همه بزرگار پست نهاد
پوشید است کاسه کشیدم و شیر تا را بدوشیدم چنانکه در خوش بر بالای
آن ایستاد پس پیش رسول صلی الله علیه و سلم بردم فرمود که ای
شما شیر خود نیا شامیده اید من کنتم بیا شام یا رسول الله بیا شام
پس بن داد با کنتم بیا شام یا رسول الله باز بیا شامید پس کاسه را
بن داد من نیز بیا شامیدم و بخندیدم چنانکه از خنده بر زمین افتادم

خواهد

فرموده

فرمود که این یکی از بدیهای است ای مقدار من تقدیر از کنتم فرمود که
این نیست جز وقتی از خدای تعالی چه او را خبر کردی تا آن دو بار را نیز
بیدار کردی تا ازین نصیبی یا خدای کنتم سوگند بان خدای که ترا
براستی خلق فرستاد که من هیچ باک ندارم چون تو بان رسیدی
و من بان رسیدم که کسی دیگر بان رسد یا نرسد **و از آنجاست**
که ابو ترصافه رضی الله عنه گفته است که عیادت اسلام من آن بود که
مادری و خاندانم و را با حال خود میل بیشتر بود و در کوفتگی
چند دادم که می چناندم سواره خالیز برای کنت کرای فرزندی آید
که باین روی محمد صلی الله علیه و سلم نگرید که ترا که مرا خواهد کرد
مزیک روز کوفتگی را بر چاکاه بردم و بکندم و مجلس رسول
صلی الله علیه و سلم رفتم و سه روز آنجا بودم و شبانگاه کوفتگی را
لا فر و پستانها خشک بخاند بردم خاند کنت کوفتگی را کوفتگی را چه
حالت کنت می دانم و روز دیگر بدین دستور بر ختم شنیدم که رسول
صلی الله علیه و سلم فرمود که یا ایها الناس یا حج و انتم سکو ابالام
فان الحج لا یقطع ما دام الجهاد و شبانگاه کوفتگی را بخاند
بردم چون شب بیشتر پس روزی بمجلس وی رفتم و آنجا بودم
ما اسلام آوردم و سبیت و مهاجر کردم پس با وی تکلیت کردم
از حال خاند خود و کوفتگی خود فرمود که کوفتگی خود را پیش
حرم آرایش وی آوردم دست مبارک بر پشتهها و پستانهای ایشان